

تحلیل جرم‌شناختی جرایم دولتی حکومت نیکلای چائوشسکو (دیکتاتور سرخ)

عارف خلیلی پاچی (نویسنده مسئول)

استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ورامین- پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، ورامین، ایران.

Arefkhalilipaji@iau.ac.ir

امیرحسین احمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران.

amirhocinahmadi@gmail.com

هدیه داودآبادی

دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران.

Hediyeh.davoodabadi@gmail.com

چکیده:

رژیم نیکلای چائوشسکو در رومانی (۱۹۶۵-۱۹۸۹) یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تاریخی خشونت خاموش و نمادین به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی است؛ خشونتی که به‌جای تکیه بر سرکوب فیزیکی گسترده، بر کنترل روانی، تحقیر سیستماتیک و مهندسی بی‌اعتمادی متمرکز بود. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب جرم‌شناسی انتقادی و مفهوم جرم دولتی، این رژیم را یکی از کامل‌ترین موارد کاربرد خشونت نمادین در تاریخ معاصر می‌داند که از طریق شبکه متراکم سکوریتاته، کیش شخصیت، پروپاگاندا، تحقیرآمیز و قانونی‌سازی ظلم، جامعه را به فضایی از انزوا و شرم جمعی تبدیل کرد. در این مطالعه، ابتدا مکانیسم‌های اصلی خشونت خاموش (شبکه خبرچینی، حذف اجتماعی و تبدیل قانون به ابزار سرکوب) بررسی می‌شوند و سپس پیامدهای درازمدت آن بر سرمایه اجتماعی، اعتماد نهادی و روان جمعی رومانی پس از سال ۱۹۸۹ تحلیل می‌گردد. در بخش پایانی، تجربه رومانی در کنار میراث قوانین استعماری تبعیض‌آمیز قرار داده شده و نشان داده می‌شود که جرم دولتی در هر دو حوزه سلطه داخلی و استعمار خارجی از منطق مشابهی پیروی می‌کند؛ نابودی اعتماد، کرامت و امکان همبستگی برای تداوم سلطه بدون مقاومت. یافته‌ها حاکی از آن است که جرم دولتی هنگامی عمیق‌ترین و پایدارترین اثرات را بر جای می‌گذارد که در پوشش قانون، فرهنگ و ایدئولوژی عمل کند و زخم‌هایش نه بر جسم، بلکه بر روح جمعی یک ملت وارد شود. فهم این پدیده، بازاندیشی در تعاریف سنتی جرم و مجازات را ضروری می‌سازد و بر لزوم تدوین چارچوب‌های حقوقی و اخلاقی نوین تأکید می‌کند که قادر به پاسخگویی به اشکال پیچیده و پنهان خشونت دولتی در جهان معاصر باشند.

کلیدواژه‌گان: جرم دولتی، خشونت نمادین، بی‌اعتمادی اجتماعی، نقض کرامت انسانی، دیکتاتور سرخ.

مقدمه:

از آغاز شکل‌گیری جوامع انسانی، اندیشمندان رشته‌های مختلف کوشیده‌اند تا پدیده جرم و علل بزهکاری را تبیین کنند. در نظام‌های حقوقی کلاسیک، مفهوم «جرم» عمدتاً به رفتارهای خلاف قانون افراد یا گروه‌های غیردولتی محدود می‌شد. اما از دهه‌های پایانی قرن بیستم، با ظهور رویکردهای انتقادی در جرم‌شناسی، تمرکز نظریه‌پردازان به نقش ساختارهای قدرت، ایدئولوژی رسمی و کارکردهای نهادهای حکومت در تولید، تسهیل یا نادیده‌انگاری جرم معطوف گردید. در این چارچوب، مفهوم نوظهور جرم دولتی به رفتارهای دولت‌ها یا نهادهای وابسته به آن‌ها اشاره دارد که حتی اگر ظاهراً قانونی یا مجاز به نظر برسند، منجر به نقض جدی حقوق بشر، تعهدات بین‌المللی، نابودی میراث فرهنگی، سوءاستفاده از قدرت، گسترش بی‌عدالتی، تبعیض سیستماتیک و فساد گسترده می‌شوند. جرم دولتی ارتباط تنگاتنگی با ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و به‌ویژه نهادهای اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری دارد.

یکی از تأثیرگذارترین تعاریف در این حوزه توسط پنی گرین و تونی وارد ارائه شده است. آن‌ها در کتاب خود، جرم دولتی را به عنوان «کنش‌ها یا ترک‌فعل‌های دولت‌ها که موجب نقض جدی حقوق بشر یا تعهدات بین‌المللی می‌شوند» تعریف می‌کنند.¹ در این تعریف، معیار تشخیص جرم، صرفاً جرم‌انگاری داخلی نیست؛ بلکه رفتار دولت با استانداردهای هنجاری فراملی سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، یک دولت می‌تواند مرتکب جرم دولتی شود حتی اگر نظام حقوقی داخلی‌اش آن رفتار را مجاز یا حتی الزامی دانسته باشد. این رویکرد، دولت را نه صرفاً حافظ قانون و نظم، بلکه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تولید آسیب‌های اجتماعی و نقض حقوق می‌بیند. جرم دولتی اغلب در قالب‌هایی مانند جنایات جنگی، نسل‌کشی، شکنجه سازمان‌یافته، فساد سیستماتیک، جنایات پلیس، جرایم شرکتی-دولتی² یا سرکوب سیاسی ظاهر می‌شود. تأکید بر «ترک‌فعل نیز نشان‌دهنده این است که عدم اقدام دولت در جلوگیری از آسیب‌های قابل پیشگیری نیز می‌تواند مصداق جرم دولتی باشد. مفهوم جرم دولتی در جرم‌شناسی انتقادی، مرزهای سنتی جرم‌شناسی را گسترش می‌دهد و دولت را از جایگاه مصونیت‌یافته خارج می‌کند تا بتوان آن را همچون دیگر سازمان‌های قدرتمند، مسئول آسیب‌های ناشی از اعمال یا غفلت‌هایش دانست. این دیدگاه، نه تنها به تحلیل علل ساختاری بزهکاری کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ای برای مقاومت مدنی و پیگیری عدالت فراملی فراهم می‌آورد.

با این حال، در ادبیات بعدی، تمایزهایی در درون این حوزه شکل گرفته است. از جمله، مفهوم جرایم شرکتی-دولتی توسط ریموند و رونالد³ بسط یافته، به جرایمی اشاره دارد که در نتیجه تعامل و تباری میان دولت و شرکت‌های خصوصی رخ می‌دهد؛ یعنی جایی که قدرت سیاسی و سرمایه اقتصادی در تولید آسیب اجتماعی هم‌افزا می‌شوند.⁴ در مقابل، جرم سازمان‌یافته دولتی⁵ ناظر به وضعیتی است که خود دولت به‌صورت سازمان‌یافته در فعالیت‌های مجرمانه ساختاری مشارکت دارد، به‌گونه‌ای که مرز میان حاکمیت و بزهکاری نهادی از میان می‌رود.⁶

تمایز این مفاهیم از آن جهت اهمیت دارد که دامنه مسئولیت و سطح تحلیل را تغییر می‌دهد. در حالی که جرایم شرکتی-دولتی بر شبکه‌های مشترک قدرت تمرکز دارد، مفهوم مورد استفاده گرین و وارد بر مسئولیت مستقیم دولت در قبال نقض‌های ساختاری تأکید

¹ Green, P., & Ward, T. State Crime: Governments, Violence and Corruption (London: Pluto Press, 2004), 17-21.

² state-corporate crime.

³ Kramer, Michalowski.

⁴ Kramer, R. C., & Michalowski, R. J. (2006). State-Corporate Crime: Wrongdoing at the Intersection of Business and Government. Rutgers University Press.

⁵ state-organized crime.

⁶ Chambliss, W. J. (1989). State-organized crime—The American Society of Criminology, 1988 presidential address. Criminology, 27(2), 183-208.

می‌کند. پژوهش حاضر با آگاهی از این تفکیک مفهومی، چارچوب گرین و وارد را به‌عنوان مبنای نظری برگزیده است؛ زیرا موضوع مورد بررسی، نه تعامل دولت و بازار، بلکه اعمال و سیاست‌های ساختاری دولت در مقام کنشگر اصلی قدرت است. با این حال، در مواردی که هم‌پوشانی نهادی مشاهده می‌شود، تحلیل از ظرفیت مفهومی جرم شرکتی دولتی^۷ نیز بهره می‌گیرد تا پیچیدگی‌های شبکه قدرت به‌درستی تبیین شود.^۸ در این چارچوب باید توجه داشت که جرم دولتی لزوماً محدود به خشونت‌های عریان نظیر کشتار، شکنجه یا بازداشت غیرقانونی نیست. در بسیاری موارد، حکومت‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای به‌ظاهر قانونی، اما در عمل ناقض کرامت انسانی، به سلامت روانی، حیثیت و سرمایه اجتماعی شهروندان تعرض می‌کنند. این اشکال از خشونت – که پیر بورديو^۹ آن را «خشونت نمادین» و گالتونگ^{۱۰} «خشونت ساختاری» می‌نامد – اغلب از طریق تحقیر سیستماتیک، حذف نمادین، ایجاد بی‌اعتمادی فراگیر و تخریب پیوندهای اجتماعی اعمال می‌شود و اثرات بلندمدتی بر روان جمعی ملت بر جای می‌گذارد.^{۱۱}

یوهان گالتونگ^{۱۲} مفهوم خشونت ساختاری را برای توصیف شرایطی به کار می‌برد که در آن ساختارهای اجتماعی به‌گونه‌ای سازمان می‌یابند که مانع شکوفایی انسان‌ها شوند. در این دیدگاه، فقر تحمیل شده، محرومیت سازمان‌یافته و تبعیض قانونی شده نیز اشکالی از خشونت‌اند، حتی اگر کنشگر مشخصی در لحظه وقوع قابل شناسایی نباشد. کاربست این نظریه در تحلیل جرم دولتی نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی، جمعیتی یا فرهنگی یک دولت می‌توانند بدون توسل به سرکوب عریان، آسیب‌های گسترده و پایدار ایجاد کنند. بنابراین، جرم دولتی صرفاً در قالب اعمال کیفری قابل فهم نیست، بلکه در قالب ساختارهای آسیب‌زا نیز تبلور می‌یابد.

در این میان، حکومت نیکالای چائوشسکو^{۱۳} در رومانی (۱۹۶۵-۱۹۸۹) نمونه‌ای برجسته از به‌کارگیری خشونت نمادین و ساختاری به‌عنوان ابزار جرم دولتی است. این رژیم، برخلاف بسیاری از نظام‌های تمامیت‌خواه که عمدتاً بر سرکوب فیزیکی تکیه داشتند، استراتژی‌ای به‌ظاهر ملایم‌تر اما از نظر روانی مخرب‌تر را برگزید: نظارت همه‌جانبه از طریق سازمان امنیتی سکوریتاته^{۱۴} و اجبار شهروندان به همکاری و گزارش‌دهی درباره نزدیکان خود. آگاه‌سازی عمدی جامعه از وجود این گزارش‌ها، بنیان اعتماد اجتماعی را به‌طور سیستماتیک ویران کرد و فضایی پدید آورد که در آن حتی در کانون خانواده، سکوت و انزوا غالب شد^{۱۵}. پیامد این مکانیزم، نه تنها انفعال سیاسی، بلکه فرسایش اخلاقی، سرخوردگی جمعی و تخریب سرمایه اجتماعی بود؛ تخریبی که در نهایت به انفجار خشم فروخورده در انقلاب دسامبر سال ۱۹۸۹ انجامید. در این چارچوب، نقش الن چائوشسکو^{۱۶} نیز قابل تأمل است. او نه صرفاً همسر رهبر، بلکه دومین شخصیت قدرتمند رژیم و نماد ایدئولوژیک تثبیت ساختار قدرت بود. اقدامات وی، از جمله سیاست‌های جمعیتی اجباری و پروپاگاندا مادرنه، بخشی از همان پروژه خشونت نمادین و کنترل روانی به شمار می‌رود. پژوهش حاضر، با تکیه بر چارچوب نظری جرم دولتی و مفاهیم مکمل خشونت نمادین، خشونت ساختاری و سرمایه اجتماعی، در پی آن است که:

ساختارهای مجرمانه نهفته در نظام چائوشسکو را که زیر پوشش قانونی بودن عمل می‌کردند، آشکار سازد؛ مکانیزم‌های تخریب اعتماد اجتماعی، انزوای روانی و تحقیر جمعی را به‌عنوان ابزارهای جرم دولتی تحلیل کند؛ پیامدهای بلندمدت این اشکال خشونت بر روان جمعی، سرمایه اخلاقی و امکان‌پذیری تحول سیاسی را بررسی نماید. با مطالعه موردی رژیم چائوشسکو، این مقاله کوشیده است یکی از اشکال کمتر شناخته‌شده خشونت حکومتی را – خشونت فاقد خونریزی عریان اما عمیقاً مخرب برای وجدان جمعی یک ملت

⁷ state-corporate crime.

⁸ Green, P., & Ward, T. State Crime: Governments, Violence and Corruption (London: Pluto Press, 2004), 23.

⁹ Pierre Bourdieu.

¹⁰ Johan Galtung.

^{۱۱} ایوبی، حجت‌الله به طعم فرهنگ، جامعه‌شناسی سیاسی بی‌پروردیو، نشر ثالث؛ (۱۴۰۰). ۱۶۶

¹² Galtung, 1969.

¹³ Nicolae Ceaușescu.

¹⁴ Securitate.

¹⁵ Olivanu, Cristine Liana. 2004. "Cultul Elenci Ceaușescu în anii "80" ("The Cult of Elena Ceausescu in the 1980s"). ۹۸

¹⁶ Elena Ceaușescu.

– صورتبندی کند. درک این تجربه تاریخی نه تنها به فهم گذشته کمک می‌کند، بلکه می‌تواند ما را نسبت به سازوکارهای مشابه در جوامع معاصر هوشیارتر سازد.

۱- کنترل روانی و تحقیر اجتماعی؛ به مثابه جرم دولتی

رژیم چائوشسکو در رومانی (۱۹۶۵-۱۹۸۹) یکی از نمونه‌های برجسته در مطالعه اشکال گوناگون خشونت دولتی، در نظام‌های اقتدارگرا است. برخلاف بسیاری از دولت‌های تمامیت‌خواه قرن بیستم که سرکوب سیاسی خود را عمدتاً از طریق حذف فیزیکی، کشتار جمعی و اعمال خشونت آشکار دنبال می‌کردند، نظام چائوشسکو واجد الگویی متفاوت از اعمال قدرت بود؛ الگویی که می‌توان آن را «خشونت خاموش» یا «سرکوب ذهنی-اجتماعی» نامید. در این الگو، کنترل سیاسی از طریق نفوذ تدریجی در ساختارهای روانی، روابط اجتماعی، و هویت جمعی جامعه تحقق می‌یافت. در چنین نظامی، خشونت، صورتی نامرئی اما مؤثر پیدا می‌کند: دولت به جای نابودی فیزیکی مخالفان، به تخریب آرام ارزش‌ها، فروپاشی کرامت انسانی، سلب اعتماد متقابل و تضعیف پیوندهای اجتماعی مبادرت می‌ورزد. به این ترتیب، قدرت استبدادی به جای اعمال زور آشکار، به انقیاد درونی و خودسانسوری جمعی دامن می‌زند. چائوشسکو با ایجاد شبکه‌ای فراگیر از نظارت، تبلیغات ایدئولوژیک و کنترل اطلاعات، توانست فضای اجتماعی را به نحوی سامان دهد که خشونت سیاسی در سطح نمادین و روانی بازتولید شود؛ خشونتی که در گفت‌وگوهای روزمره، روابط خانوادگی و حتی در سکوت‌های اجباری میان مردم جلوه‌گر می‌شد. از این منظر، غیاب اعدام‌های علنی یا کشتارهای گسترده در رومانی چائوشسکو را نباید نشانه‌ای از مدارا یا نرم‌خویی سیاسی تلقی کرد، بلکه باید آن را نشانه‌ای از استحکام و کارآمدی مکانیسم‌های پیچیده‌تر کنترل دانست. این رژیم توانست از طریق ساخت و بازتولید ترس، انزوا و وابستگی روانی شهروندان به دولت، نظامی از سلطه درونی شده را بنا نهد که بقای آن تا اواخر دهه ۱۹۸۰ استمرار یافت. در واقع، خشونت خاموش در این نظام نه یک ابزار حاشیه‌ای، بلکه ستون مرکزی و بنیادین استراتژی بقای سیاسی محسوب می‌شود؛ خشونتی که، اگرچه در غیاب خونریزی آشکار عمل می‌کرد، آثار آن بر پیکره اجتماعی و روان جمعی ملت، ژرف‌تر و دیرپاتر از بسیاری از اشکال سنتی سرکوب بود. خشونت در نظام چائوشسکو بیش از آنکه در شمار قربانیان مستقیم یا شدت سرکوب‌های فیزیکی نمود یابد، در پیامدهای ماندگار روانی و اجتماعی آن باید جستجو شود. این خشونت خاموش، اما عمیقاً پایدار، به تدریج بی‌اعتمادی را به بخشی از ساختار فرهنگی و زیست‌جهان مشترک جامعه بدل ساخت. در نتیجه، پیوندهای میان‌فردی و جمعی-میان شهروندان با یکدیگر، میان افراد و نهادهای عمومی، و حتی در درون خانواده‌ها - فرسوده و شکننده گردید. سرمایه اجتماعی، به عنوان شبکه‌ای از اعتماد، همیاری و همدلی که قوام حیات جمعی را تضمین می‌کند، در فرآیندی تدریجی اما پیوسته فروپاشید و جای خود را به انزوا، سوءظن و خودمحافظتی افراطی داد. این ازهم‌گسیختگی نه صرفاً عرصه جسمانی و امنیت بیرونی، بلکه بنیان‌های زیستی و معنوی جامعه را هدف گرفت. روابط انسانی، که زیرساخت هر نوع همبود و کنش جمعی است، در نتیجه ترس و مراقبت مداوم از دیگری، به انفعال و بی‌تفاوتی میل یافت. هر فرد دیگری را بالقوه تهدیدی می‌پنداشت، و این چرخه ترس، خود به ابزار بازتولید قدرت بدل شد. بدین‌سان، نظام قادر گردید با کمترین توسل به خشونت فیزیکی، بیشترین میزان انقیاد و سکوت سیاسی را تثبیت کند. پیامدهای این الگوی سلطه، محدود به پایان دوران حکومت چائوشسکو نماند. آثار مخرب این خشونت نمادین و ذهنی تا دهه‌ها پس از فروپاشی رژیم در بافت روانی و فرهنگی جامعه رومانی تداوم یافت. بی‌اعتمادی مزمن، احساس ناتوانی جمعی در تغییر، و دشواری بازسازی روابط مبتنی بر اعتماد و همکاری، از جمله آسیب‌های

دیرپای آن نظام بود. این تجربه نشان می‌دهد که خشونت سیاسی، هنگامی که به سطح روانی و اجتماعی نفوذ کند، نه فقط بدن‌ها، بلکه امکان زیست مشترک و امید به رهایی را نیز در معرض تخریب قرار می‌دهد.^{۱۷}

۱-۱- تغییر فاز خشونت در رژیم‌های توتالیتر

رژیم چائوشسکو یکی از بارزترین نمونه‌های تاریخی «تغییر فاز خشونت» در نظام‌های توتالیتر قرن بیستم است. این تغییر فاز، که در دهه‌های ۱۹۶۰ و به‌ویژه ۱۹۷۰ به اوج رسید، به معنای جابه‌جایی کانون اعمال قدرت از خشونت عریان و فیزیکی به سوی روش‌های خاموش و درازمدت کنترل روانی، نمادین و اجتماعی بود.

هانا آرنه^{۱۸} در تحلیل نظام‌های توتالیتر تأکید می‌کند که هدف نهایی چنین نظام‌هایی تسلط بر واقعیت و نابودی تمایز میان حقیقت و دروغ است. در این چارچوب، انزوای اجتماعی و فروپاشی اعتماد متقابل، پیش‌شرط شکل‌گیری سلطه مطلقه است. این دیدگاه نشان می‌دهد که جرم دولتی در نظام‌های توتالیتر صرفاً مجموعه‌ای از تخلفات پراکنده نیست، بلکه پروژه‌ای فراگیر برای بازسازی انسان و جامعه در قالبی مطیع و بی‌قدرت است.^{۱۹} در حالی که بسیاری از رژیم‌های بلوک شرق در دوره‌های پیشین مانند استالین در شوروی، راکوشی در مجارستان یا نووتنی در چکسلواکی همچنان به حذف فیزیکی گسترده، اعدام‌های علنی و اردوگاه‌های کار اجباری متکی بودند، چائوشسکو به تدریج دریافت که سلطه پایدارتر و کم‌هزینه‌تر را می‌توان بدون ریختن خون گسترده به دست آورد؛ کافی است ذهن‌ها، روابط و اعتماد میان افراد را هدف گرفت. این دگرگونی راهبردی ریشه در موقعیت دوگانه رومانی در بلوک شرق داشت. رومانی در دهه ۱۹۶۰ با اتخاذ مواضع به‌ظاهر مستقل از مسکو مانند محکومیت اشغال چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ و حفظ روابط دیپلماتیک با آلمان غربی توانست وجهه‌ای «ملی» برای خود بسازد و از حمایت نسبی غرب نیز بهره‌مند شود. این موقعیت ایجاب می‌کرد که رژیم از خشونت آشکار و خونین که می‌توانست واکنش بین‌المللی منفی ایجاد کند، فاصله بگیرد و به‌جای آن، مکانیزم‌هایی را به کار گیرد که در ظاهر «قانونی»، «مدنی» و فاقد جلوه‌های خشونت‌آمیز باشد، اما در حقیقت، جامعه را از درون متلاشی کند. پیامدهای این تغییر فاز خشونت، عمیق و پایدار بود. تخریب سرمایه اجتماعی و تبدیل جامعه به مجموعه‌ای از اتم‌های منزوی؛ نهادینه‌شدن خودسانسوری درونی تا جایی که شهروندان حتی در خلوت خود نیز جرأت فکر کردن به انتقاد نداشتند؛ افراد یا با همکاری با رژیم، ارزش‌های اخلاقی خود را قربانی می‌کردند، یا با مقاومت منزوی می‌شدند و هزینه‌های روانی و اجتماعی سنگینی می‌پرداختند؛ زیرا هیچ گروهی نمی‌توانست بدون خطر نفوذ خبرچین شکل بگیرد؛ تولید استرس اجتماعی مزمن و اختلالات روانی جمعی که حتی پس از انقلاب ۱۹۸۹ نیز به سرعت ترمیم نشد و به میراثی از شکاف‌های اجتماعی، بی‌اعتمادی نهادینه و مشکلات سلامت روان تبدیل شد.^{۲۰} کاترین وردری^{۲۱} این وضعیت را «جامعه‌ای از اتهام‌زنی پنهان» می‌نامد که در آن، سکوت به استراتژی اصلی بقا تبدیل شد. این بی‌اعتمادی نهادینه‌شده، سرمایه اجتماعی را به شدت تخریب کرد و جامعه را به مجموعه‌ای از اتم‌های منزوی تبدیل نمود. شهروندان یا از مشارکت اجتماعی کناره می‌گرفتند تا کرامت خود را حفظ کنند، یا با پذیرش نقش گزارش‌دهنده، ارزش‌های اخلاقی خویش را قربانی بقای فردی می‌کردند. در هر دو حالت، رژیم پیروز بود: مخالفان بالقوه از صحنه حذف می‌شدند، بدون آن‌که نیازی به گلوله باشد خشونت خاموش چائوشسکو نه تنها مخالفان را خنثی کرد، بلکه یک ملت را برای دهه‌ها از امکان همبستگی و بازسازی اخلاقی محروم ساخت.

¹⁷ Verdery, K. (2002). *The Legacy of Communist Rule: Social Capital, Trust, and the Transition in Romania*. East European Politics and Societies: And Culture, 16(2), 399.

¹⁸ Arendt.

¹⁹ آرنه، هانا. (۱۴۰۲). توتالیترایسم: عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر، ترجمه مهدی تدینی. نشر پارسه.

²⁰ Chey, Jocelyn, Davis, Jessica Milner (eds.), 2011. *Humour in Chinese Life and Letters. Classical and Traditional Approaches*. Hong Kong: Hong Kong University Press.

²¹ Katherine Verdery.

۱-۲- تبدیل بی‌اعتمادی به ابزار سلطه

یکی از بارزترین ویژگی‌های رژیم چائوشسکو، تبدیل بی‌اعتمادی به یک ابزار واقعی حکمرانی بود. سازمان امنیتی سکوریتانه، که در سال ۱۹۴۸ با الگوبرداری مستقیم از کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی^{۲۲} تأسیس شده بود، در دوران چائوشسکو از یک دستگاه اطلاعاتی کلاسیک به یک سامانه پیچیده مهندسی اجتماعی دگرگون شد. آنچه این نهاد را از همتایان خود در دیگر کشورهای بلوک شرق متمایز می‌کرد، افزون بر حجم عظیم نیروی انسانی و خبرچینان، بهره‌گیری آگاهانه و نظام‌مند از بی‌اعتمادی به‌عنوان سلاح اصلی سلطه بود.^{۲۳} چائوشسکو به‌درستی درک کرده بود که پایدارترین شکل کنترل، آن است که نیازی به حضور مداوم پلیس یا زندان نداشته باشد. کافی است اعتماد – به‌عنوان بنیادی‌ترین مؤلفه سرمایه اجتماعی – به‌طور سیستماتیک نابود شود. وقتی هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد نکند، جامعه به‌طور خودکار به مجموعه‌ای از افراد محاسبه‌گر و فاقد ظرفیت همبستگی تبدیل می‌شود و هرگونه مقاومت جمعی پیشاپیش خنثی می‌گردد. سکوریتانه این پروژه را با ایجاد یکی از متراکم‌ترین شبکه‌های خبرچینی تاریخ معاصر به اجرا درآورد. این شبکه همه‌جا حاضر بود: در مدارس و دانشگاه‌ها، معلمان و دانش‌آموزان «وظیفه میهنی» گزارش‌دهی داشتند؛ در کارخانه‌ها و ادارات، همکاران یکدیگر را زیر نظر داشتند؛ در محله‌ها، نگهبانان ساختمان و همسایگان نقش نگهبان غیررسمی را ایفا می‌کردند. میراث این مهندسی اجتماعی حتی پس از اعدام چائوشسکو در دسامبر ۱۹۸۹ نیز ادامه یافت. بازسازی اعتماد اجتماعی در رومانی پساکمونستی یکی از دشوارترین فرایندها در میان کشورهای اروپای شرقی بود دهه‌ها پس از فروپاشی رژیم، همچنان نرخ پایین اعتماد بین‌فردی، ترس از همکاری اجتماعی و شکاف‌های عمیق میان نسل‌ها، یادگار همان «سرمایه اجتماعی منفی» تولیدشده توسط سکوریتانه است. رابرت دی. پانتام^{۲۴} سرمایه اجتماعی را مجموعه‌ای از شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد متقابل می‌داند که همکاری جمعی را ممکن می‌سازد. تخریب سیستماتیک اعتماد، جامعه را به مجموعه‌ای از افراد منزوی و فاقد توان بسیج تبدیل می‌کند. در این چارچوب، می‌توان از «سرمایه اجتماعی منفی» سخن گفت؛ وضعیتی که در آن شبکه‌های اجتماعی نه در خدمت همبستگی، بلکه در خدمت سوءظن، کنترل و خیانت سازمان‌یافته قرار می‌گیرند. چنین وضعیتی پیامد مستقیم جرم دولتی ساختاری است و حتی پس از سقوط رژیم سیاسی نیز به‌سادگی ترمیم نمی‌شود. تجربه رومانی نشان می‌دهد که پیشرفته‌ترین شکل سلطه، سلطه‌ای است که در آن قربانیان خود به نگهبانان زندان خویش بدل می‌شوند. در عصر حاضر که فناوری‌های دیجیتال، هوش مصنوعی و شبکه‌های اجتماعی امکانات بی‌سابقه‌ای برای نظارت و دستکاری روابط انسانی فراهم کرده‌اند، درس چائوشسکو بیش از هر زمان دیگری هشداردهنده است: خطرناک‌ترین خشونت، خشونتی است که نیازی به خونریزی ندارد؛ کافی است اعتماد را بکشد.

۱-۲-۱- مقیاس و گستره شبکه خبرچینی

پس از سقوط رژیم چائوشسکو در دسامبر ۱۹۸۹ و گشایش تدریجی آرشیوهای سکوریتانه، ابعاد واقعی یکی از متراکم‌ترین نظام‌های نظارتی قرن بیستم آشکار شد. این نهاد در اوج قدرت خود بیش از ۱۵ هزار کارمند تمام‌وقت و شبکه‌ای بالغ بر ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار خبرچین و همکار غیررسمی داشت^{۲۵}، یعنی از هر سه شهروند رومانیایی بالغ، یک نفر به‌نوعی (مستقیم یا غیرمستقیم) با سکوریتانه

²² NKVD.

²³ Verdery, K. (2024) The anthropology of surveillance: An interview with Katherine Verdery. PoLAR: Political and Legal Anthropology Review.

²⁴ Putnam.

²⁵ Glavan, Gabriela 2019. "The Life and Times of Ceausescu Jokes". Metacritic Journal for Comparative Studies and Theory 157-176.

همکاری می‌کرد^{۲۶}. این نسبت بی‌سابقه، شبکه‌ای از نظارت همه‌جانبه پدید آورد که هیچ حوزه‌ای از زندگی – از محل کار تا مدرسه، از محله تا کانون خانواده – را مصون نمی‌گذاشت این شبکه از نظر ساختاری نیز به‌غایت پیچیده و چندلایه بود. مأموران حرفه‌ای که آموزش‌های طولانی مدت دیده بودند؛ خبرچینان داوطلب که اغلب از روی اعتقاد ایدئولوژیک همکاری می‌کردند؛ خبرچینان اجباری که با تهدید از دست دادن شغل، تحصیل، مسکن یا آزادی اعضای خانواده وادار به همکاری می‌شدند؛ شبکه‌های «حمایتی» شامل کشیش‌ها، اساتید و معلمان که به‌صورت غیررسمی و در غالب یک وظیفه میهنی اطلاعات ارائه می‌دادند.^{۲۷} نتیجه، پدیداری «پارانویای سازمان‌یافته^{۲۸}» بود که در آن شهروندان نه تنها از دولت، بلکه از یکدیگر هم می‌ترسیدند.

۱-۲-۲-از کنترل مخالفان تا کنترل ذهن‌ها

رژیم چائوشسکو با ترکیب سه مکانیسم مکمل، یکی از کامل‌ترین نظام‌های «سلطه عاطفی-نمادین»^{۲۹} قرن بیستم را پدید آورد: سکوریتاته به‌عنوان ابزار نظارت و تخریب اعتماد اجتماعی از پایین؛ کیش شخصیت زوج چائوشسکو به‌عنوان مکانیسم مشروعیت‌سازی نمادین از بالا؛ دستگاه تبلیغاتی رسانه‌ای به‌عنوان مهندسی مستمر ادراک و احساس جمعی.

این سه ضلع، مثلثی نفوذناپذیر ساختند که نیازی به خشونت فیزیکی گسترده و مداوم نداشت. هدف صرفاً خنثی‌سازی مخالفان سیاسی نبود، بلکه کنترل کامل ذهن‌ها، احساسات، تصورات و حتی رویاهای شهروندان بود. رژیم با تحریف سیستماتیک واقعیت، تحقیر مداوم کرامت انسانی و درونی‌سازی ترس و خودسانسوری، جامعه را به حالتی از انفعال مزمن، اطاعت کورکورانه و فلج سیاسی کامل کشاند. این دقیقاً همان چیزی است که هانا آرنه^{۳۰} «توتالیتاریسم نرم» می‌نامد و بعدها نویسندگانی چون واسلاو هاول^{۳۱} آن را «پست‌توتالیتاریسم» نامیدند: نظامی که در آن شهروندان خود داوطلبانه زنجیرهای نامرئی را بر گردن می‌نهند. با این حال، همین ساختار ظاهراً استوار، تناقضات درونی مرگباری داشت. در دهه ۱۹۸۰، بحران اقتصادی بی‌سابقه با پروپاگاندا ای اغراق‌آمیز و تکراری در تضاد کامل قرار گرفت. تلویزیون دولتی رومانی^{۳۲}، که در اواخر دهه ۱۹۸۰ برنامه‌هایش به دو ساعت در روز کاهش یافته بود، عملاً به کانال شخصی چائوشسکوها تبدیل شد به نحوی که در این دو ساعت فقط از «دوران طلایی» و «نابغه کارپات‌ها» سخن می‌گفت. این پروپاگاندا ای افراطی، پارادوکسی بنیادین داشت: هرچه تصویرسازی‌های رسانه‌ای اغراق‌آمیزتر می‌شد، شکاف میان واقعیت زیسته مردم و روایت رسمی عمیق‌تر می‌گردید.^{۳۳} این شکاف، اعتماد به روایت رسمی را به کلی از بین برد و تبلیغات را از ابزار مشروعیت به

26 Plămădeala, C., & Tileagă, C. (2022). The moral career of a suspected legionary: Psychological language in the Securitate archives. *East European Politics & Societies*, 36(1), ۱۷.

27 Glăvan, Gabriela. "Power and Ridicule – Elena Ceaușescu in Communist Humour." *Gender Studies* 18, no. 1 (2019): 1۳۷.

28 Organized Paranoia .

اشاره به وضعیتی در یک رژیم اقتدارگرا دارد که در آن، ترس و بی‌اعتمادی سیستمی نه تنها یک واکنش روانی فردی، بلکه یک سیاست حکومتی فعال و هدایت‌شده است. این امر شامل ایجاد و تداوم روایت‌های دائمی در مورد «دشمنان درونی و بیرونی» است که مشروعیت رژیم را در خطر قرار می‌دهند. این پارانویا به صورت سازمانی از طریق شبکه‌های امنیتی گسترده، تبلیغات رسمی، و ایجاد فضایی از خودسانسوری و گزارش‌دهی متقابل نهادینه می‌شود. هدف اصلی آن نه لزوماً سرکوب فیزیکی آشکار، بلکه ایجاد یک «محیط اطمینان‌زدایی عمومی» است که هرگونه اقدام جمعی مستقل یا ظهور مقاومت مدنی را از نظر روانی و اجتماعی غیرممکن می‌سازد.

29 affective-symbolic domination.

30 Hannah Arendt.

31 Václav Havel.

32 TVR .

33 Manolachi, Monica. "December 1989 and the Concept of Revolution in the Prose of Romanian Women Writers." *Sic Rhetoricae Journal* 3, no. 1 (2020): 4۷.

Les. Cornelia. 2001. "The Emergence of Elena Ceausescu's Cult", *Journal of the International Students of the History Association* 36.3 .

عامل بی‌اعتباری رژیم تبدیل کرد. نقطه اوج این پارادوکس، میتینگ ۲۱ دسامبر ۱۹۸۹ در بخارست بود: برای نخستین بار پس از دهه‌ها، میلیون‌ها رومانیایی چهره واقعی چائوشسکو را - پیر، مضطرب، فاقد کاریزما، گنگ و وحشت‌زده - در پخش زنده تلویزیون دیدند. آن لحظه، جهان نمادین رژیم یکجا فرو ریخت. در چند دقیقه، توهم «رهبر محبوب» و «مادر ملت» درهم شکست و خشم فروخورده دو دهه به خیابان‌ها ریخت. سقوط رژیم چائوشسکو نه فقط پایان یک دیکتاتوری، بلکه فروپاشی کامل یک نظام معنا، یک ایدئولوژی فراگیر و یک شیوه سلطه بود که بر پایه کنترل ذهن و احساس بنا شده بود.^{۳۴} میراث این رژیم، بیش از هر چیز، سرمایه اجتماعی منفی انباشته شده بود: بی‌اعتمادی ریشه‌دار میان نسل‌ها؛ ترس نهادینه شده از همکاری اجتماعی؛ شکاف عمیق میان مردم و نخبگان سیاسی؛ خاطرات سرکوب شده و احساس شرم جمعی از همکاری اجباری یا سکوت طولانی.^{۳۵} رومانی پس از ۱۹۸۹ با دشوارترین گذار در میان کشورهای اروپای شرقی روبه‌رو شد؛ فساد ساختاری، ضعف نهادهای دموکراتیک، پوپولیسم مکرر و مشکلات انسجام اجتماعی تا حد زیادی ریشه در همان «زخم‌های روانی» دوران چائوشسکو دارند تجربه رومانی نشان می‌دهد که ویران‌کننده‌ترین خشونت، خشونت است که جسم را سالم نگه می‌دارد، اما روح یک ملت را برای نسل‌ها زخمی می‌کند.

۱-۲-۳- بی‌اعتمادی به عنوان سرمایه منفی

مفهوم «سرمایه اجتماعی» که توسط پیر بوردیو^{۳۶}، جیمز کلنن^{۳۷} و به‌ویژه رابرت پاتنم^{۳۸} صورت بندی شده است، به مجموعه شبکه‌های ارتباطی، هنجارهای متقابل و سطح اعتماد بین فردی و نهادی اشاره دارد که همکاری داوطلبانه و انسجام جمعی را ممکن می‌سازد. در رومانی دوران چائوشسکو، این سرمایه نه تنها به‌طور سیستماتیک تخریب شد، بلکه به پدیده‌ای وارونه و منفی تبدیل گردید: «سرمایه منفی اجتماعی»^{۳۹}، یعنی شبکه‌ای از روابط مبتنی بر ترس، سوءظن، کنترل متقابل و خیانت سازمان یافته که به جای تسهیل همکاری، به مانعی ساختاری در برابر هرگونه اقدام جمعی، همبستگی یا حتی گفت‌وگوی صادقانه بدل شد. سکوریتانه با دقت مهندسی شده، اعتماد را به‌عنوان گران‌بهاترین منبع اجتماعی هدف گرفت و آن را به کالایی نایاب و خطرناک تبدیل کرد. وقتی هر رابطه‌ای - از دوستی و همسایگی تا پیوندهای خونی - بالقوه به تهدید امنیتی تبدیل می‌شود. این وضعیت، دقیقاً همان چیزی بود که رژیم برای بقای خود نیاز داشت: جامعه‌ای که فاقد هرگونه ظرفیت بسیج، مقاومت سازمان یافته یا حتی بحث انتقادی غیررسمی باشد.

پیامدهای این سرمایه منفی اجتماعی چندلایه و بلندمدت بود:

نابودی امکان مقاومت جمعی: هیچ گروهی نمی‌توانست بدون خطر نفوذ خبرچین شکل بگیرد؛

درون‌گرایی و انزوای اجتماعی گسترده: شهروندان به «زندگی دوگانه» روی آوردند و گفتار عمومی را با اندیشه خصوصی کاملاً جدا کردند؛

بحران هویت اخلاقی جمعی: همکاری اجباری یا حتی محتمل با سکوریتانه، احساس گناه، شرم و خودسرزندی پایدار پدید آورد که تا امروز در ادبیات، روان‌درمانی و خاطرات جمعی رومانی مشهود است؛^{۴۰}

استرس مزمن اجتماعی و پیامدهای روان‌شناختی: نرخ بالای افسردگی، اضطراب، الکلیسم و خودکشی در دهه ۱۹۸۰ و سال‌های پس از آن، تا حد زیادی ریشه در همین فشار روانی مداوم داشت؛^{۴۱}

³⁴ Stalinism, teroare, narcissism: Despre cultul lui Ceaușescu". Contributors.ro, 19 Jan-uary 2015 (available online at <http://www.contributors.ro/politica-doctrine/stalinism-teroare-narcissism-despre-cultul-lui-ceausescu/> (retrieved 25 January 2017).

³⁵ Mungiu-Pippidi, A. (2015). The Quest for Good Governance: How Societies Develop Control of Corruption. Cambridge University Press.

³⁶ Pierre Bourdieu.

³⁷ James Coleman.

³⁸ Robert Putnam.

³⁹ negative social capital.

⁴⁰ Jenkins, 2005.

بی‌تفاوتی سیاسی پایدار: جامعه‌ای که اعتماد را از دست داده بود، حتی پس از سقوط رژیم نیز به‌سختی به مشارکت مدنی، عضویت در احزاب یا اعتماد به نهادهای جدید روی آورد.

از منظر نظریه جرم دولتی، این مهندسی سیستماتیک بی‌اعتمادی نمونه‌ای کلاسیک از «جرم سازمانی-ساختاری دولتی»^{۴۲} است: دولتی که نه تنها قانون را به نفع خود تفسیر می‌کند، بلکه به‌طور فعالانه ساختار اجتماعی را بازطراحی می‌کند تا هرگونه تهدید بالقوه علیه قدرت خود را پیشاپیش خنثی سازد. در این چارچوب، سکوریتانه دیگر صرفاً یک نهاد امنیتی نبود، بلکه کارخانه‌ای برای تولید انزوا، و سرمایه منفی اجتماعی بود. میراث این سرمایه منفی پس از ۱۹۸۹ نیز به سرعت محو نشد. نرخ عضویت در انجمن‌های داوطلبانه، مشارکت انتخاباتی معنادار و اعتماد به نهادهای عمومی به‌طور تاریخی پایین باقی مانده است. این واقعیت نشان می‌دهد که جرم دولتی ساختاری می‌تواند اثرات خود را حتی پس از فروپاشی رژیم سیاسی، برای نسل‌ها حفظ کند. بنابراین، تجربه رومانی چائوشسکو هشدار تاریخی است: ویران‌کننده‌ترین خشونت دولتی، خشونت است که اعتماد را می‌کشد. وقتی اعتماد می‌میرد، جامعه حتی در آزادی نیز اسیر می‌ماند.

۲- جلوه‌های جرم دولتی در دوره دیکتاتور سرخ

همه رفتارهای دولت^{۴۳} لزوماً مشروع نیستند. دولت‌ها ممکن است برای دستیابی به اهداف خود دست به اقداماتی نامشروع بزنند، حقوق بنیادین شهروندان را نقض کنند و حتی مرتکب جنایاتی علیه بشریت شوند.^{۴۴} نمونه‌های تاریخی متعددی مانند اقدامات رژیم نازی در آلمان، جنایات جنگی در جنگ‌های جهانی اول و دوم، نسل‌کشی در رواندا و موارد مشابه نشان می‌دهند که نمی‌توان همه اقدامات دولت‌ها را به‌طور خودکار مشروع دانست.^{۴۵} این رفتارها اغلب فراتر از تخلفات فردی مقامات دولتی قرار می‌گیرند و بازتاب‌دهنده سیاست‌های رسمی و سازمان‌یافته دولت هستند. چنین اقداماتی می‌توانند آسیب‌های جدی و عمیقی به شهروندان وارد کنند و حقوق اساسی آنان را زیر پا بگذارند. در این چارچوب، با مفهوم نوظهور «جرم دولتی» مواجه می‌شویم. جرم دولتی^{۴۶} به رفتارهایی اشاره دارد که ظاهراً قانونی به نظر می‌رسند اما در عمل هنجارهای بنیادین داخلی و بین‌المللی، حقوق طبیعی شهروندان و اصول حقوق بشر را نقض می‌کنند. فارغ از اختلاف‌نظرها در تعریف دقیق این مفهوم و رویکردهای گوناگون به آن، جرم دولتی همواره با آسیب‌های جدی، چه محسوس و چه نامحسوس، به افراد جامعه همراه است. در این میان، خشونت دولتی تنها به اشکال

⁴¹ Jenkins, Richard, Julian Klein, and Chris Parker. "Mental Health in Post-Communist Countries." *BMJ: British Medical Journal* 331, no. 7510 (2005): 173.

⁴² State-Structural/Organizational Crime .

این اصطلاح و به جرائمی اطلاق می‌شود که به‌طور مستقیم توسط بالاترین سطوح نهادهای دولتی طراحی، مجوزدهی، و اجرا می‌شوند، و ذاتاً در ساختار و عملکرد سازمان حکومتی نهادینه شده‌اند. این جرم نه تنها شامل تخطی از قانون توسط افراد در جایگاه قدرت است، بلکه شامل قانون‌سازی‌های تبعیض‌آمیز، سیاست‌های عمومی مخرب، و عدم اقدام عمدی برای جلوگیری از آسیب‌های جمعی. در رژیم چائوشسکو، این سازوکار به‌عنوان ابزار اصلی کنترل اجتماعی به جای استفاده از خشونت فیزیکی عربان به کار گرفته شد.

⁴³ دولت (State) در این مقاله به معنای محدود یعنی قوه مجریه نمی‌باشد بلکه در معنای موسع، شامل قوای سه‌گانه و نهادهای وابسته به آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

⁴⁴ شیرینی، عباس. (۱۳۹۹). بررسی ابعاد سیاستگذاری جرم دولتی در ایران. سیاستگذاری عمومی، ۶(۴)، ۱۹۴.

⁴⁵ برای مطالعه در موارد یاد شده رک: رویو، دیدیه: حقوق کیفری بین‌المللی، ترجمه دکتر بهزاد رضوی فرد دکتر محمد فرجی، صص ۶۳۹ تا ۷۰۸، چاپ اول ۱۳۹۹، نشر میزان.

⁴⁶ جرم دولتی (crime state) اواخر قرن بیستم موضوع پژوهش‌های جرم‌شناسان قرار گرفت. برخی از نویسندگان معادل جرم حکومتی را برای آن برگزیده‌اند. در این باره رک: غلامی، حسین، غلامی، نبی‌الله: جرم حکومتی؛ رویکردی نوین در تحلیل آسیب‌های اجتماعی (مورد مطالعه کودکان خیابانی شهر تهران)، مندرج در مجله مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران / دوره ۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹: صص ۵۱۸-۴۹۷.

مستقیم نظیر کشتار، شکنجه یا بازداشت محدود نمی‌شود؛ بلکه اشکال نمادین و روانی آن - از جمله حذف نمادین افراد یا گروه‌ها و القای مداوم احساس بی‌ارزشی، حقارت و ناامنی - اغلب اثرات عمیق‌تر، پایدارتر و ویرانگرتری بر روان جمعی جامعه و سرمایه اخلاقی آن بر جای می‌گذارند. رژیم چائوشسکو در رومانی یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تاریخی به‌کارگیری تحقیر به‌عنوان یک سیاست حکومتی آگاهانه و طراحی شده است. در این نظام، تحقیر ابزاری هدفمند برای مهندسی اجتماعی، تضعیف اراده شهروندان، تخریب پیوندهای اجتماعی و تثبیت سلطه طولانی مدت به شمار می‌رفت. این رویکرد نشان می‌دهد که جرم دولتی می‌تواند فراتر از خشونت فیزیکی، به لایه‌های روانی و فرهنگی جامعه نفوذ کند و آسیب‌هایی به مراتب دشوارتر برای التیام به بار آورد. این تحقیر از سه سطح اصلی عمل می‌کرد:

الف) تحقیر مادی و اقتصادی

سیاست‌های اقتصادی دهه ۱۹۸۰ در رومانی، به‌ویژه برنامه پرداخت سریع بدهی خارجی تحت رهبری چائوشسکو، به یکی از شدیدترین دوره‌های کاهش سطح زندگی مردم در تاریخ معاصر این کشور تبدیل شد. این سیاست‌ها که از سال ۱۹۸۱ به‌طور رسمی آغاز گردید، عمدتاً با هدف بازپرداخت کامل بدهی‌های خارجی طراحی شده بود و در نهایت در سال ۱۹۸۹، اندکی پیش از انقلاب رومانی، به‌طور کامل محقق شد. پیامدهای مستقیم این برنامه بر سطح زندگی مردم شامل موارد زیر بود^{۴۷}:

- صف‌های طولانی و چند ساعته برای دریافت اقلام اساسی غذایی؛

- جیره‌بندی رسمی مواد غذایی از طریق کارت‌های سهمیه‌بندی که مقادیر بسیار محدودی را برای هر نفر در ماه تعیین می‌کرد؛
- صادرات گسترده تقریباً تمام محصولات کشاورزی و بخش قابل توجهی از تولیدات صنعتی به‌منظور کسب ارز خارجی که مستقیماً به کمبود داخلی دامن می‌زد؛

- قطعی‌های مکرر و طولانی مدت برق، محدودیت شدید تأمین گاز و گرمایش مرکزی، ممنوعیت یا محدودیت شدید استفاده از وسایل برقی خانگی در ساعات شب یا در زمستان به‌منظور صرفه‌جویی در انرژی اعمال می‌شد.

این کمبودها و محدودیت‌ها تصادفی یا صرفاً نتیجه‌ی سوءمدیریت نبودند؛ بلکه بخشی از یک استراتژی آگاهانه و سیستماتیک بودند که هدف اصلی آن ایجاد مازاد تجاری برای بازپرداخت بدهی و حفظ استقلال سیاست خارجی بدون وابستگی به وام‌دهندگان غربی و صندوق بین‌المللی پول بود. چائوشسکو این رویکرد را به‌عنوان یک ضرورت ملی - ایدئولوژیک توجیه می‌کرد و بارها تأکید داشت که فداکاری‌های موقت مردم برای تقویت کشور و استقلال آن ضروری است. هرچند نقل قول دقیق و مشهور «مردم باید کمتر بخورند تا کشور قوی‌تر شود» در منابع رسمی و مستقیم سخنان او به این شکل ثبت نشده، اما اظهارات مشابهی در سخنرانی‌ها و اسناد حزب کمونیست رومانی وجود دارد که بر لزوم کاهش مصرف شخصی به نفع اهداف کلان ملی تأکید می‌کردند. این نوع گفتار، در عمل، نوعی تحقیر ایدئولوژیک و رسمی شهروندان به‌شمار می‌رفت؛ زیرا دولت به‌طور علنی شهروندان را مسئول مشکلات اقتصادی نمی‌دانست، بلکه آن‌ها را ملزم به تحمل رنج برای هدف بزرگ‌تر می‌کرد. از منظر تحلیل سیاسی - اقتصادی، این سیاست را می‌توان نوعی شوک درمانی معکوس^{۴۸} توصیف کرد که برخلاف نسخه‌های معمول دهه ۱۹۹۰، نه به سوی بازار آزاد، بلکه به سوی تشدید کنترل مرکزی و خودکفایی اجباری حرکت کرد. رویکردی که در نهایت به قیمت فروپاشی همان رژیم تمام شد.

⁴⁷ Ban, C. (2012). Sovereign debt, austerity, and regime change: The case of Nicolae Ceaușescu's Romania. *East European Politics and Societies*, 26(4), 743-776.

⁴⁸ sui generis shock therapy.

اجرای سریع، شدید و بدون گذار تدریجی سیاست‌های ریاضتی در یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده مرکزی، نه به منظور گذار به اقتصاد بازار آزاد و آزادسازی، بلکه دقیقاً برای تقویت و تشدید کنترل مرکزی دولت، دستیابی به خودکفایی اجباری و پرداخت کامل و زودهنگام بدهی خارجی بدون وابستگی به نهادهای مالی غربی و بدون پذیرش شرایط ساختاری آن‌ها.

ب) تحقیر نمادین و کیش شخصیت وارونه

در حالی که مردم در سرما و گرسنگی به سر می‌بردند، رسانه‌های دولتی ساعت‌ها از سفره‌های پر زرق و برق کاخ‌های چائوشسکو، مهمانی‌های مجلل، لباس‌های گران‌قیمت النا همسر چائوشسکو و القاب اغراق‌آمیزی نظیر «مادر ملت»^{۴۹} برای النا و «نابغه کارپات‌ها»^{۵۰} برای چائوشسکو سخن می‌گفتند. این عناوین بخشی از یک ساختار تبلیغاتی بود که رهبران را به سطح موجوداتی فرابشری و تقریباً الهی و در سوی دیگر شهروندان را به‌عنوان ابزارهای فداکار اما ذاتاً کم‌ارزش برای هدف بزرگ‌تر تقلیل می‌دادند. تضادی آشکار میان واقعیت روزمره مردم و نمایش رسمی زندگی رهبران، نه تنها یک نابرابری طبقاتی عمیق، بلکه شکافی نمادین و ایدئولوژیک میان «رهبر خداگونه» و «مردم بی‌ارزش» به وجود آورد که تحقیر را از سطح صرفاً مادی به سطح هویتی و وجودی ارتقا داد.

ج) تحقیر روانی از طریق نظارت و افشای کنترل‌شده

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، سکوریتاته از تاکتیک «افشای کنترل‌شده» به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی سرکوب و کنترل اجتماعی استفاده می‌کرد. در این روش، به‌طور عمدی و انتخابی به فرد هدف اطلاع می‌داد که «کسی» بدون ذکر نام یا هویت گزارش‌دهنده علیه او گزارش داده است؛ این افشاگری معمولاً از طریق احضارهای مکرر، بازجویی‌های تهدیدآمیز یا حتی نامه‌ها و پیام‌های غیرمستقیم انجام می‌شد. هدف اصلی این تاکتیک مسموم کردن روابط انسانی و ایجاد شک و تردید فراگیر در جامعه بود. این رویکرد به‌طور سیستماتیک روابط خانوادگی، دوستی و همسایگی را بر هم می‌زد. وقتی فرد می‌فهمید که نزدیک‌ترین افراد زندگی‌اش — همسر، فرزند، والدین، برادر یا دوست صمیمی — ممکن است گزارش‌دهنده باشند، اعتماد پایه‌ای روابط انسانی فرومی‌ریخت. با این رویکرد، شهروندان در موقعیتی قرار می‌گرفتند که نه تنها در برابر رژیم، بلکه در برابر یکدیگر نیز احساس ناامنی و تحقیر کنند: «اگر نزدیک‌ترین افراد علیه‌ات گزارش دهند، پس تو واقعاً بی‌ارزش، منزوی و غیرقابل اعتماد هستی».^{۵۱} این حس انزوا و بی‌ارزشی، یکی از مؤثرترین ابزارهای رژیم برای جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه همبستگی یا مقاومت جمعی بود.

از منظر پیر بوردیو، این مکانیسم‌ها دقیقاً مصداق «خشونت نمادین»^{۵۲} هستند: خشونتی که از طریق تحقیر، القای احساس حقارت و درونی‌سازی سلطه عمل می‌کند و قربانی را به پذیرش وضعیت خود به‌عنوان یک وضعیت طبیعی و شایسته وامی‌دارد. بوردیو نشان می‌دهد که قدرت زمانی پایدار می‌شود که قربانیان، وضعیت حاکم را طبیعی و بدیهی تلقی کنند. در این چارچوب، تحقیر سیستماتیک،

⁴⁹ Mama Națiunii.

لقب «مادر ملت» عنوانی تبلیغاتی برای النا چائوشسکو، همسر نیکولای چائوشسکو رهبر کمونیست رومانی بود. این عنوان در چارچوب شخصیت‌پرستی رسمی حکومت رومانی برای تمجید از «نقش زن در رهبری ملت» به او داده شد.

⁵⁰ Geniul din Carpați.

لقب «نابغه کاپارپات‌ها» عنوانی بود که دستگاه تبلیغاتی حزب کمونیست رومانی برای چائوشسکو، رهبر این کشور در دوران حکومت کمونیستی، به کار می‌برد. این لقب به ستایش اغراق‌آمیز از شخصیت او اشاره داشت و بعدها به نمادی از شخصیت‌پرستی و تبلیغات دولتی در دوره حکومت وی بدل شد.

⁵¹ Sorescu-Marinković, A. (2017). Elena Ceaușescu's personality cult and Romanian television. *Balcanica*, (48), 343–360.

⁵² Stan, L. (2005). *Inside the Securitate archives*. Wilson Center Cold War International History Project.

⁵³ Symbolic Violence.

مفهومی است که توسط پیر بوردیو برای توصیف شکلی از خشونت غیرفیزیکی به کار می‌رود که از طریق مکانیسم‌های فرهنگی و شناختی اعمال می‌شود. این خشونت زمانی رخ می‌دهد که ساختارهای سلطه، به‌واسطه سازوکارمیدان‌های اجتماعی، به گونه‌ای در ذهنیت سرکوب‌شوندگان درونی‌سازی می‌شوند که خود قربانیان نیز در مشروعیت‌بخشی و تداوم آن ساختارها سهیم می‌شوند. در رژیم چائوشسکو، این خشونت از طریق تبلیغات فراگیر، ترویج اسطوره‌سازی از رهبر و نهادینه‌سازی خودسانسوری نمود یافت، به‌طوری که شهروندان، حتی در غیاب تهدید فیزیکی آشکار، به‌صورت ناخودآگاه، قواعد و ارزش‌های نظام را پذیرفته و بازتولید می‌کردند و این امر به تخریب سرمایه اجتماعی و کرامت فردی انجامید.

القای بی‌ارزشی و مشروع جلوه دادن نابرابری، مصادیقی از خشونت‌اند که بدون خونریزی عمل می‌کنند اما پیامدهای عمیق روانی و اجتماعی به همراه دارند. تحلیل عنصر تحقیر در رژیم‌های توتالیتر، با اتکا به این نظریه، نشان می‌دهد که جرم دولتی می‌تواند از سطح رفتارهای فیزیکی فراتر رفته و به تخریب کرامت انسانی در سطح نمادین منجر شود.

در چارچوب جرم‌شناسی انتقادی، این تحقیر سیستماتیک یک جرم دولتی ساختاری است، زیرا:

به صورت سازمان‌یافته و از بالا طراحی شده بود؛

از نهادهای رسمی چون دولت و حزب برای اجرا استفاده می‌کرد؛

هدفش نه فقط مجازات مخالفان، بلکه تخریب کرامت و هویت جمعی کل جامعه بود؛

بنابراین، دیکتاتور سرخ‌نیازی به کشتار گسترده نداشت؛ کافی بود یک ملت را هر روز به یاد بیاورد که «بی‌ارزش»، «ناتوان» و «شایسته رنج» است. این، عمیق‌ترین و ماندگارترین جنایت رژیم چائوشسکو بود.

۱-۲- تحقیر به مثابه جرم دولتی

تحقیر به عنوان فرآیندی که طی آن فرد یا گروهی از افراد، از ارزش، احترام و اعتبار اجتماعی محروم می‌شوند، در بستر سیاسی رژیم چائوشسکو به ابزاری سیستماتیک برای اعمال سلطه تبدیل شد. این پدیده در رومانی نه در سطح فردی، بلکه در مقیاس جمعی و ملی رخ داد و جامعه را به فضایی از شرم و انفعال مبدل ساخت. دولت با وضع معیارهای غیرانسانی برای سنجش وفاداری از جمله اجبار به گزارش‌دهی محرمانه از نزدیکان و پذیرش نظارت‌های فراگیر بر زندگی خصوصی، شهروندان را در موقعیت انتخاب میان بقای شخصی و حفظ شرافت انسانی قرار می‌داد این دوگانگی اجباری در فضایی مملو از تهدیدهای پنهان و فشارهای ایدئولوژیک، بسیاری را به خیانت نسبت به دوستان، همکاران و اعضای خانواده واداشت. نتیجه این فرآیند، تخریب روابط اجتماعی و شکل‌گیری احساس شرم بی‌ارزشی و گناه ماندگار در وجدان فردی و جمعی بود. از منظر جرم‌شناسی انتقادی، این فرآیند، شکلی از جرم دولتی محسوب می‌شود که برآیند آن افزون بر حذف فیزیکی مخالفان، نابودسازی توان روحی روانی، اخلاقی و اجتماعی مردم برای مقاومت در برابر قدرت مطلقه است. چائوشسکو با بهره‌گیری از دستگاه اطلاعاتی سکوریتانه، جامعه‌ای ساخت که در آن بسیاری از شهروندان، خود را مغلوب، بی‌اثر و فاقد اعتبار می‌دانستند. این تحقیر سیستماتیک به عرصه فرهنگی نیز گسترش یافت. در چارچوب نئوپاتریمونالیسم حاکم^{۵۴}، میراث فرهنگی ناملموس از جمله فولکلور^{۵۵} و نمایش‌های مردمی، از معنا تهی و به ابزار تبلیغ ایدئولوژی کمونیستی-ناسیونالیستی تبدیل شد. در جشنواره‌هایی مانند «آواز رومانی»^{۵۶}، از شرکت‌کنندگان روستایی خواسته می‌شد تا

⁵⁴ Neopatrimonialism.

به نوعی از نظم سیاسی اطلاق می‌شود که در آن نهادها و قوانین رسمی دولت مدرن در ظاهر حفظ شده‌اند، اما در عمل روابط شخصی، وفاداری فردی و اقتدار سنتی بر ساختار قدرت غلبه دارد. در نظام‌های نئوپاتریمونالی، مرز میان منابع عمومی و دارایی خصوصی از میان برداشته می‌شود و حاکم یا حلقه نزدیک به او، دولت را همچون دارایی شخصی خود اداره می‌کند.

⁵⁵ Folklore.

به مجموعه عقاید، رسوم، داستان‌ها، آهنگ‌ها و هنرهای سنتی یک گروه فرهنگی اطلاق می‌شود که به صورت شفاهی یا عملی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و بازتاب‌دهنده جهان‌بینی و ارزش‌های یک جامعه مردمی است. این مفهوم شامل عناصر مادی و غیرمادی فرهنگ سنتی است.

⁵⁶ Cântarea României.

یک جشنواره ملی بزرگ هنری بود که در رومانی، تحت نظر رژیم کمونیستی چائوشسکو، برگزار می‌شد. این رویداد به نمادی از کنترل دولت بر فرهنگ تبدیل شد، جایی که گروه‌های آماتور از سراسر کشور در آن شرکت می‌کردند. هدف اصلی رژیم از این جشنواره، همسان‌سازی و ایدئولوژیک کردن هنرهای فولکلوریک و نمایش‌های محلی بود، به طوری که مضمون آن‌ها کاملاً با تبلیغات کمونیستی-ناسیونالیستی سازگار شود. شرکت‌کنندگان روستایی ملزم به «بازطراحی» سنن خود در قالبی مورد تأیید رژیم بودند.

سنت‌های خود را با طراحی کنند که با الزامات ایدئولوژیک رژیم سازگار باشد.^{۵۷} آنکا گیورچسکو^{۵۸} این پدیده را «دستکاری نمادین سیاسی»^{۵۹} نامیده است. در پهنه ای دیگر سیاست‌های اقتصادی نیز به ابزاری برای تحقیر جمعی تبدیل شده بود. کمبود عمدی مواد غذایی و کنترل شدید مصرف، افزون بر فقر مادی، احساس حقارت ملی را تقویت می‌کرد. این سیاست‌ها بخشی از استراتژی صادرات‌گرایی رژیم برای پرداخت بدهی‌های خارجی بود که به قحطی‌های محلی و افزایش مرگ‌ومیر نوزادان انجامید. پیامدهای بلندمدت این رویداد، حتی پس از سقوط رژیم در انقلاب ۱۹۸۹ نیز تداوم یافت. جامعه رومانی با زوال سرمایه اخلاقی، گسترش بی‌اعتمادی و تداوم فرهنگ ترس مواجه شد. سنت‌های نمادین فولکلوریک که در دوران چائوشسکو نهادینه شده بود، همچنان به شکل خشونت نمادین عمل می‌کند و جوامع روستایی را در چرخه‌ای از شرم نسبت به اصالت محلی گرفتار نگه می‌دارد.^{۶۰}

۲-۲- حذف اجتماعی مخالفان

در رژیم چائوشسکو، نظام گزارش‌نویسی اجباری به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین ابزارهای جرم دولتی عمل می‌کرد. این سیستم مبتنی بر شبکه‌ای گسترده از خبرچینان بود که همسایگان، همکاران، اعضای خانواده و حتی کودکان را در برمی‌گرفت و شکلی ظاهراً غیرخشونت‌آمیز از کنترل اجتماعی را اعمال می‌نمود.^{۶۱} سازمان امنیتی سکوریتاته^{۶۲} به‌عنوان بازوی اصلی این نظام، علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات سیاسی، با نفوذ به لایه‌های خصوصی زندگی شهروندان، از طریق نظارت بر مکالمات روزمره و افشای هدفمند گزارش‌ها، جامعه را به فضایی از سوءظن دائمی تبدیل می‌کرد. این سازوکار که ریشه در استراتژی‌های توتالیتاری دهه ۱۹۵۰ داشت، فراتر از سرکوب مستقیم، بر قدرت تخریبی بی‌اعتمادی تکیه می‌کرد.^{۶۳} در این سیستم، فردی که به فعالیت ضددولتی متهم می‌شد، لزوماً با دستگیری یا مجازات فیزیکی مواجه نمی‌گردید، بلکه از طریق پخش شایعه‌های هدفمند، نظارت بر روابط اجتماعی و انزوای تدریجی از شبکه‌های حمایتی، به حاشیه رانده می‌شد. این حذف اجتماعی به‌مرور زمان مخالفان واقعی یا بالقوه را به کناره‌گیری داوطلبانه از عرصه سیاسی و اجتماعی واداشته و به انفعال روانی فرو می‌برد. از منظر جرم‌شناسی انتقادی، این روش مصداق بارز «خشونت خاموش» محسوب می‌شود. این شیوه در عمل، نه تنها مخالفان را بی‌اثر می‌کرد، بلکه بسیاری از شهروندان عادی را وادار به سانسور اندیشه‌ها و احساسات خویش در خلوت خصوصی می‌نمود. در چنین فضایی، هر گفت‌وگویی - حتی در میان خویشاوندان - به تهدیدی بالقوه تبدیل می‌گشت و مرز میان حوزه عمومی و خصوصی به‌کلی محو می‌شد. انزوای ناشی از این ساختار، فراتر از افراد خاص، کل جامعه رومانی را در وضعیتی از همزیستی اجباری با ترس غوطه‌ور ساخته بود.^{۶۴} این پدیده از دیدگاه جرم‌شناسان انتقادی دارای کارکردی دوگانه بود: از یک سو، قدرت رژیم را با کاهش هزینه‌های سرکوب مستقیم تثبیت می‌نمود و از سوی دیگر، هزینه روانی مخالفت را تا حد غیرقابل تحمل افزایش داده و جامعه را به انفعال پایدار وادار می‌ساخت.

۲-۳- جرم دولتی در پوشش قانون

⁵⁷ Popovici, A. (2024). Profesioniști contra amatori: false narațiuni și mize politice despre-57-65.

⁵⁸ Anca Giurchescu.

⁵⁹ Political Symbolic Manipulation

در بستر رژیم‌های توتالیتار یا اقتدارگرا، به استفاده هدفمند و سازمان‌یافته از نشانه‌ها، زبان، مراسم و روایت‌های رسمی برای شکل‌دهی به ادراک عمومی، کسب مشروعیت و خنثی‌سازی مقاومت اشاره دارد. این فرآیند فراتر از تبلیغات صرف است؛ زیرا به دنبال «تثبیت همزونی» از طریق یکپارچه‌سازی درک‌های ایدئولوژیک در بافت روزمره زندگی است. در رومانی چائوشسکو، این امر با طراحی دقیق نمادهای «میهن‌پرستی سوسیالیستی» و «تکریم بی‌چون و چرای رهبر» محقق شد، به‌گونه‌ای که تفاوت میان واقعیت عینی و روایت رسمی به یک ابزار قدرتمند برای خاموش‌سازی انتقاد تبدیل گردید.

⁶⁰ The National Festival 'Cântarea României': Manipulation of Symbols in Communist Romania."

Yearbook for Traditional Music 19 (1987): ۴۷.

⁶¹ Deletant, Dennis. Ceaușescu and the Securitate: Coercion and Dissent in Romania, 1965–1989. Armonk, NY: M.E. Sharpe, 1995.

⁶² Securitate.

⁶³ Bottoni, S. (2018). State violence and social control in Communist Romania. Wilson Center ۱۲۴.....

⁶⁴ Seligman, Martin E. P. Helplessness: On Depression, Development, and Death. San Francisco: W. H. Freeman, 1975.

چائوشسکو برای تثبیت خشونت خاموش خود، قانون را به سپری نفوذناپذیر تبدیل کرد. اخراج از کار، مصادره اموال، بازداشت‌های موقت، محدودیت‌های شغلی و تحصیلی، نظارت همه‌جانبه و حتی سیاست‌های جمعیتی اجباری، همه با توجیحات حقوقی، بخشنامه‌های اداری و احکام قضایی رسمی، اجرا می‌شدند. در این نظام، «قانونی بودن» نه تنها معادل مشروعیت نبود، بلکه خود به ابزاری برای بازتولید ظلم و بی‌عدالتی بدل شده بود. این پدیده، از منظر نظریه جرم دولتی، نمونه‌ای روشن از سوءاستفاده از ساختارهای رسمی حکمرانی است؛ جایی که دولت با برخورداری از قدرت بی‌رقیب و مشروعیتی که در دل قانون نهفته، رفتارهای ذاتاً ضدحقوق بشری را در قالب قانون، مشروع جلوه می‌دهد. تاریخ سیاسی بشر نشان می‌دهد که قدرت، هرچند در ظاهر برای اداره امور عمومی و خدمت به منافع جمعی واگذار می‌شود، در عمل همواره در معرض انحراف و سوءاستفاده نظام‌مند قرار دارد.^{۶۵} در چنین بستری، اصل قانونی بودن جرم و مجازات که ظاهراً چارچوبی محکم برای تحدید قدرت فراهم می‌آورد، به پرسشی بنیادین تبدیل می‌شود: آیا هر آنچه در قالب قانون تحقق می‌یابد، الزاماً مشروع و عادلانه است؟ پاسخ، آشکارا منفی است؛ زیرا قانون، خود محصول اراده حکومت است و می‌تواند رفتاری را قانونی جلوه دهد که از منظر اخلاقی و انسانی کاملاً نامشروع باشد.^{۶۶} مشروعیت، مفهومی چندوجهی است که از مرزهای ظاهری قانون فراتر می‌رود و مستلزم سنجش اخلاقی، اجتماعی و انسانی است.^{۶۷} در این معنا، جرایم دولتی به رفتارهایی اطلاق می‌شود که اگرچه در قالب قوانین رسمی منع نشده‌اند، اما از دیدگاه وجدان عمومی جامعه، زیان‌بار، غیرعادلانه و ضدحقوق بشری هستند. چنین جرایمی در سایه بی‌اعتباری ساختاری شکل می‌گیرند؛ وضعیتی که در آن قانون به جای ابزار تحدید قدرت، به سپری برای تداوم سلطه و سرپوش‌گذاری بر تخلفات ساختاری تبدیل می‌شود.^{۶۸} رژیم چائوشسکو نمونه‌ای برجسته از این پدیده بود: خشونت پنهان، از کنترل روانی تا تحقیر اجتماعی، زیر پوشش چارچوب‌های قانونی و اداری اعمال می‌گردید. سیاست‌های سرکوبگرانه چون اخراج از کار، مصادره اموال، بازداشت‌های موقت و نظارت همه‌جانبه با زبان قانون توجیه می‌شدند و دقیقاً در همان لحظه‌ای که قانون به ابزاری برای بازتولید سلطه و بی‌عدالتی تبدیل شد، جرم دولتی به اوج کارآمدی خود رسید. وقتی شهروندان دریافتند که ظلم در پوشش قانون توجیه می‌شود، احساس بی‌قدرتی و ناامیدی در آنان نهادینه شد. اعتماد اجتماعی، که بنیاد هر نوع همبستگی و سرمایه اجتماعی است، جای خود را به ترس و بدگمانی داد؛ روابط انسانی به شبکه‌ای از سوءظن و مراقبت متقابل بدل شد و جامعه در چرخه‌ای از سرمایه منفی گرفتار آمد؛ حالتی که در آن افراد پس از تجربه‌های مکرر ناکامی در برابر ساختار سلطه، به این باور می‌رسند که هیچ اقدام فردی یا جمعی نمی‌تواند وضع موجود را تغییر دهد و به انفعال دائمی روی می‌آورند. در رژیم چائوشسکو، این رویداد، برآیند فرآیند قانونی‌سازی ظلم بود. شهروندانی که شاهد سرکوب اعتراضات در قالب احکام قانونی بودند، به تدریج از هرگونه کنش جمعی دست شستند و به انزوای روانی فرو رفتند. این میراث حتی پس از انقلاب ۱۹۸۹ نیز باقی ماند و بازسازی اعتماد اجتماعی را با دشواری‌های فراوان مواجه ساخت. مثال بارز این رویداد تغییر کد جزایی کشور رومانی و

^{۶۵} حسین غلامی، قدرت الله خسرو شاهی و حسین جوادی، «جرم‌شناسی جرایم حکومتی از منظر نظریه‌ی فرصت»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۲: ۴۴ (۱۴۰۲): ۲۶.

^{۶۶} حسین دوست محمدی و رضا اختیاری امیری، «توسعه سیاسی؛ بحران مشروعیت و کارآمدی در ایران و حکمرانی خوب؟»، فصلنامه علمی راهبرد سیاسی، ۳: ۱۰ (۱۳۹۸): ۱۰۱.

^{۶۷} عباس شیری و الهام جعفرپور صادق، «گونه‌شناسی جرایم دولتی مبتنی بر قوانین غیرقانونی و فاقد مشروعیت»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۱: ۲ (۱۴۰۰): ۳۵۱.

^{۶۸} فرهاد کرامت و حسین علی پور، «مؤلفه‌های مشروعیت سیاسی از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، سیاست متعالیه، (۱۳۹۹): ۲۳۵.

تسری مجازات سالب حیات برای جرائم سیاسی و امنیتی بود در حالی که پیش تر مجازات مرگ برای جرائمی نظیر قتل عمد اعمال میشد⁶⁹

این پدیده محدود به رومانی نیست؛ الگویی جهان‌شمول برای نظام‌های اقتدارگرا فراهم می‌آورد که در آن‌ها قانون نه ضامن عدالت، بلکه ماسکی برای تداوم سلطه است. در رومانی چائوشسکو، این فرایند با اتکای ویژه به سکوریتانه به اوج خود رسید و جامعه‌ای غرق در بی‌اعتمادی و شکاف‌های روانی پدید آورد که حتی پس از فروپاشی رژیم، توان بازسازی هویت جمعی خود را به‌سختی بازیافت. بنابراین، مقابله با جرایم دولتی در پوشش قانون، مستلزم عبور از ظاهر قانونی و بازاندیشی در مبانی مشروعیت است. صرف اتکا به اصل قانونی بودن جرم، تضمینی برای عدالت نیست؛ آنچه ضرورت دارد، نظارت مداوم بر مشروعیت اخلاقی، اجتماعی و انسانی قوانین است تا قانون به جای ابزار سلطه، به سپری در خدمت عدالت و کرامت انسانی تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

بررسی رژیم چائوشسکو در رومانی نشان می‌دهد که سلطه اقتدارگرا لزوماً به خشونت فیزیکی آشکار وابسته نیست و می‌تواند از طریق سازوکارهای پنهان، روانی و نمادین به‌صورت پایدار ادامه یابد. سکوریتانه، دستگاه امنیتی رژیم، فراتر از یک نهاد اطلاعاتی ساده عمل می‌کرد؛ این سازمان با ایجاد شبکه‌ای گسترده از اطلاع‌رسانان، تهدیدهای شعلی، اخراج از مسکن، فشارهای ایدئولوژیک و نظارت همه‌جانبه، فضایی از بی‌اعتمادی عمیق و انزوای اجتماعی در جامعه تولید کرد. همه این اقدامات در خدمت هدفی واحد بودند: جامعه‌ای که خود را زندانی کند و دیگر نیازی به زندانبان خارجی نداشته باشد. انقلاب دسامبر ۱۹۸۹ رژیم چائوشسکو را سرنگون کرد، اما زخم‌های عمیق روانی و اجتماعی آن را التیام نبخشید. بی‌اعتمادی مزمن به نهادهای عمومی، فرهنگ هراس نهادینه‌شده، کاهش شدید سرمایه اجتماعی و احساس حقارت جمعی که طی بیش از دو دهه کاشته شده بود، همچنان از موانع اصلی دموکراتیزاسیون، انسجام ملی و بازسازی اعتماد در رومانی به‌شمار می‌روند. تجربه رومانی صرفاً یک مورد تاریخی محلی نیست؛ بلکه الگویی قابل‌تعمیم برای فهم جنایت دولتی در مقیاس گسترده‌تر ارائه می‌دهد. سازوکارهایی که در بخارست و دیگر شهرهای رومانی برای تولید بی‌اعتمادی و نابودی همبستگی به کار گرفته شد، در اشکال گوناگون در تاریخ استعمار نیز دیده می‌شود: محرومیت ساختاری هدفمند، تبعیض قانونی‌شده، سلب مالکیت فرهنگی و اقتصادی، جابه‌جایی اجباری جمعیت‌های بومی، تخریب هویت‌های جمعی و استفاده از قوانین به‌ظاهر متمدنانه برای مشروعیت‌بخشی به ظلم. تفاوت اصلی در این است که در رومانی این جنایت علیه شهروندان خود کشور انجام شد و در استعمار علیه ملت‌های تحت سلطه انجام می‌شود؛ اما منطق بنیادین یکسان بود: تضعیف اعتماد، کرامت و ظرفیت مقاومت جمعی تا سلطه بدون نیاز به نیروی نظامی مداوم تداوم یابد. جنایت دولتی، چه در قالب رژیم کمونیستی رومانی، چه در قوانین نژادی دوران استعمار و چه در سیاست‌های تبعیض‌آمیز معاصر، یک ویژگی مشترک دارد: آسیب‌های جسمی ممکن است با گذر زمان بهبود یابند، اما زخم‌هایی که بر روح جمعی، اعتماد اجتماعی و حس ارزشمندی یک ملت وارد می‌شود، نسل‌ها دوام می‌آورد. مقابله واقعی با چنین جنایاتی فراتر از مجازات عاملان است؛ نیازمند بازسازی تدریجی اعتماد از طریق اصلاحات قضایی عمیق، آموزش تاریخی صادقانه، احیای کرامت انسانی و بازاندیشی مداوم در مشروعیت قانون و قدرت است. تا زمانی که قانون بتواند ظلم را مشروع جلوه دهد و بی‌اعتمادی به هنجار غالب جامعه تبدیل شود، خطر تکرار تجربه‌های چائوشسکویی و استعماری در اشکال نوین و به‌روز همچنان وجود خواهد داشت.

⁶⁹ Gall, C. (2017). Finding the enemy: Ethnicized state violence and population control in Ceaușescu's Romania. *Journal of Cold War Studies*, 19(4), 113–150.

لیست منابع

الف) منابع فارسی

- آرنت، هانا. (۱۴۰۲). *توتالیتراریسم: عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر (ترجمه مهدی تدینی)*. نشر پارسه.
- ایوبی، حجت‌الله. (۱۴۰۰). به طعم فرهنگ: جامعه‌شناسی سیاسی بی‌پیر بردیو. نشر ثالث.
- دوست‌محمدی، حسین، و اختیاری امیری، رضا. (۱۳۹۸). توسعه سیاسی؛ بحران مشروعیت و کارآمدی در ایران و حکمرانی خوب؟ فصلنامه علمی راهبرد سیاسی، ۳(۱۰).
- روبو، دیدیه. (۱۳۹۹). حقوق کیفری بین‌المللی (ترجمه بهزاد رضوی فرد و محمد فرجی، صص ۶۳۹-۷۰۸). چاپ اول، نشر میزان.
- صادقی، سالار، فانی، رضا، و موثقی، حسن. (۱۳۹۹). واکاوی مبانی جرم‌شناختی مسئولیت کیفری دولت. پژوهشنامه حقوق کیفری.
- شیری، عباس. (۱۳۹۹). بررسی ابعاد سیاستگذاری جرم دولتی در ایران. سیاستگذاری عمومی، ۴(۳)، ۱۹۳-۲۰۹.
- شیری، عباس، و جعفرپور صادق، الهام. (۱۴۰۰). گونه‌شناسی جرایم دولتی مبتنی بر قوانین غیرقانونی و فاقد مشروعیت. مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۱(۲)، ۳۷۱-...
- غلامی، حسین، خسروشاهی، قدرت‌الله، و جوادی، حسین. (۱۴۰۲). جرم‌شناسی جرایم حکومتی از منظر نظریه فرصت. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۲(۴۴)، ۵۲-۹.
- غلامی، حسین، و غلامی، نبی‌الله. (۱۳۹۹). جرم حکومتی؛ رویکردی نوین در تحلیل آسیب‌های اجتماعی (مورد مطالعه کودکان خیابانی شهر تهران). مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۲۹(۲)، ۴۹۷-۵۱۸.
- غلامی، نبی‌الله. (۱۴۰۱). جرم حکومتی یا جرم دولتی: تفاوتی لفظی یا اختلافی مبنایی. پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۱۰(۱۹)، ۲۳۷-۲۶۱.
- کرامت، فرهاد، و علی‌پور، حسین. (۱۳۹۹). مؤلفه‌های مشروعیت سیاسی از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. سیاست متعالیه، ۸(۲۸)، ۲۲۳-۲۴۴.

ب) منابع انگلیسی

- Ban, C. (2012). Sovereign debt, austerity, and regime change: The case of Nicolae Ceaușescu's Romania. *East European Politics and Societies*, 26(4), 743–776. <https://doi.org/10.1177/0888325412465513>
- Bottoni, S. (2018). *State violence and social control in Communist Romania*. Wilson Center.
- Bourdieu, P. (1991). *Language and symbolic power*. Harvard University Press.
- Chambliss, W. J. (1989). State-organized crime—The American Society of Criminology, 1988 presidential address. *Criminology*, 27(2), 183–208.
- Deletant, D. (1995). Ceaușescu and the Securitate: Coercion and dissent in Romania, 1965–1989. M.E. Sharpe.
- Gall, C. (2017). Finding the enemy: Ethnicized state violence and population control in Ceaușescu's Romania. *Journal of Cold War Studies*, 19(4), 113–150. https://doi.org/10.1162/jcws_a_00764
- Galtung, J. (1969). Violence, peace, and peace research. *Journal of Peace Research*, 6(3), 167–191.
- Glăvan, G. (2019a). The life and times of Ceaușescu jokes. *Metacritic Journal for Comparative Studies and Theory*, 5(1), 157–176. <https://doi.org/10.24193/mjest.2019.7.09>
- Glăvan, G. (2019b). Power and ridicule – Elena Ceaușescu in communist humour. *Gender Studies*, 18(1), 129–141.
- Green, P., & Ward, T. (2004). *State crime: Governments, violence and corruption*. Pluto Press.
- Jenkins, R., Klein, J., & Parker, C. (2005). Mental health in post-communist countries. *BMJ*, 331(7510), 173–174.
- Kramer, R. C., & Michalowski, R. J. (2006). *State-corporate crime: Wrongdoing at the intersection of business and government*. Rutgers University Press.
- Manolachi, M. (2020). December 1989 and the concept of revolution in the prose of Romanian women writers. *Sic Rhetoricae Journal*, 3(1), 41–53.
- Mungiu-Pippidi, A. (2015). *The quest for good governance: How societies develop control of corruption*. Cambridge University Press.
- Plămădeala, C., & Tileagă, C. (2022). The moral career of a suspected legionary: Psychological language in the Securitate archives. *East European Politics and Societies*, 36(1), 3–28.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling alone: The collapse and revival of American community*. Simon & Schuster.
- Seligman, M. E. P. (1975). *Helplessness: On depression, development, and death*. W. H. Freeman.
- Stan, L. (2005). *Inside the Securitate archives*. Wilson Center Cold War International History Project.
- Tanasescu, I. (2021). Protests and memory politics in Romania. *Populism Observer*.

Verdery, K. (2002). The legacy of communist rule: Social capital, trust, and the transition in Romania. *East European Politics and Societies*, 16(2), 391–413.

Verdery, K. (2014). *Secrets and truths: Ethnography in the archive of Romania's secret police*. Central European University Press.

Verdery, K. (2024). The anthropology of surveillance: An interview with Katherine Verdery. *PoLAR: Political and Legal Anthropology Review*.